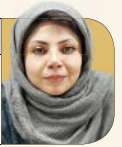


جهاد در راه اعتلای فرهنگ و مطالعه

مریم مطهری راد

داستان
نویس

هرگز نمیدانم آن که دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما
زنده دلان به عشق یکدیگر را می شناسند
روی پیشانی همه شان یک چیز نوشته:
نوروز بمانید که ایام شما میید
آغاز شما میید و سرانجام شما میید
...

گیرم که سحر رفته و شب دور و دراز است
در کوچه خاموش زمان، گام شما میید

پیرایه یغمایی

اهالی ادبیات از جنس عشق هستند. کارشان، فکر،
ذهن و اندیشه شان، رزق و روزی شان زیاد باد که آن
هم خواهی نخواهی از همین دریچه است.

نمایشگاه کتاب ۱۴۰۲ بعد از چند سال کساد
ایام، با حضور عاشقان این عرصه، محفلی دوباره
ساخت تا شریان های خشک، جریان تازه ای بیابند.
نشست و برخاست ها همه با کتاب بود و از کتاب.
برنامه سازان، مدت ۱۰ روز مجاهدت کردند تا آنچه در
پیشخوان های کتاب است به ویژه تازه رسیده ها را به
اهلش عرضه کنند، یکی از آن برنامه های جریان ساز
که اوضاع کتاب را روز می داد، برنامه «جلد دوم»
بود که با حضور عوامل ادب دوست و ادبیات دان،
امتیاز خوبی در این عرصه و برهه زمانی کسب کرد.
برنامه جلد دوم با حوصله و سر صبر ساخته شد،
کارگردان در پی صمیمیت، در خانه و محل کار
نویسندگان را می زد تا به مردم بگوید زندگی آنها
شبیه شماس، بیاید ببینید ولی عشق و روزگار
کار آنها را به قلم کشانده همان قسم گاه مقدس.

جلد دوم که از شبکه اینترنتی کتاب و شبکه چهار
پخش شد، احتمالاً در اذهان بینندگان که
حتماً بخش زیادی از آنها اهالی فن هستند، باقی
خواهد ماند؛ چرا که نشست های حرفه ای با مولف
و ناشر و همزمان پرداختن به چندوجه کار تالیف و
چاپ، ثواب بجایی بود. رمان «معجزه ی معلق» یکی
از ۱۰ انتخاب جلد دوم بود که در این دوره از نمایشگاه
بررسی و ارزیابی شد. به عنوان نویسنده این کتاب،
آنچه دیدم و آنچه اتفاق افتاد چیزی جز مجاهدت
نبود. خواندن و بررسی کتاب ها و انتخاب شان از
جانب عوامل زحمتکش برنامه یک طرف، طراحی و
ساخت برنامه که خود پروژه ای طاقت فرسا و طولانی
بود از طرف دیگر، قطعاً جهاد در راه اعتلای فرهنگ
و مطالعه بود. در نهایت نمی شود ابعاد این کار را
به طور کامل بررسی کرد، خداوند سلامت و فرصت
دیدن نتیجه مطلوب برگرفته از عملشان به فعالان
این حوزه عطا فرماید.

باراضیه تجار درباره کتاب یاس کبود



با خسرو بابا خانی درباره کتاب های خسرو شیرین و ویولون زن روی پل



ما در این برنامه دو بخش داریم. در بخش اول می ریم تو خونه یا
پاتوق نویسنده ها با خود شون و اعضای خانواده شون گفت و گو
می کنیم. در بخش دوم تو برنامه زنده با نویسنده درباره یکی از
کتاب هاش حرف می زنیم و ناشر همون کتاب هم دعوت می شه.
اون بخش های ضبط شده میان برنامه های زنده پخش میشه.
قرار شد تا دو روز دیگر جلسه ای با حضور اعضای شبکه اینترنتی
کتاب برگزار شود. روز جلسه چند نفری بودیم فاطمه قربانی،
خدا بنده لو، محمد بیات، سمیه عطیعی، میثم رشیدی مهرآبادی
و من. قرار گذاشته و امکانات و شرایط بررسی شد. اول باید طبق
فهرستی که رشیدی داده بود با نویسنده ها صحبت می کردم و
بعد روزی سه جامی رفتیم برای ضبط؛ از ده صبح تا هفت غروب
هر کدام دو ساعت. قرار بود من با مهمان بنشینم و گفت و گو کنم.
به سیره دعوت پیامبر، اول از اقربا شروع کردیم ولی ما هم مثل
ایشان در این مرحله مورد استقبال قرار نگرفتیم. همان کسانی
که فکر می کردیم با جان و دل قبول می کنند، رد کردند. بیخ کردیم؛
فکر کردم اینها که نپذیرند از دیگران که آشنایی کمتری داریم،
چه توقعی هست؟

نویسنده ها معمولاً درونگرا هستند و کمتر جلوی دوربین
می نشینند چه برسد به این که دوربین برود به خانه شان. احساس
می کردند تمام زوایای زندگی شخصی آنها قرار است بشود اتاقک
شیشه ای. حتی دوستم به من گفت اگر همسر و بچه هایم بیایند
جلوی دوربین زیادی افشا می شوم و من این را دوست ندارم.
خیال شان را راحت کردم که من کلاً آدم فضولی نیستم حتی در
زندگی شخصی؛ تا هر جا که بخواهند در صمیمیت پیش می روم.
خیلی جاها هم آوردن اسم رشیدی مهرآبادی که رمز بود و درها را
باز می کرد. تنظیم برنامه بر اساس منطقه جغرافیایی روی کاغذ،
عالی انجام شد ولی مثل همه طرح ها حین اجرا ۱۷۵ درجه تغییر
کرد. چون در یک روز باید سه جامی رفتیم و بهتر بود هر سه در یک
سمت شهر باشد. شب قبل از اولین ضبط با تحمل کلی استرس
و بارها تماس برای هماهنگی، آماده کردن تجهیزات و تیم، گفتیم
آخرین هماهنگی را با مهمان فردا صبح انجام بدهم. این میانه
خانواده یک دید و بازدید در منزل دایی هم تدارک دیده بودند. بله
نویسنده گفت: من فردا صبح با سران قوا مصاحبه دارم!
هر چه گفتیم: «یک کاریش بکن من این موقع شب نمی تونم برای
کله صبح یک نفر را جایگزین کنم». نشد. به خانواده گفتیم شما
بروید من نمی توانم بیایم. هی زنگ زد من به نویسنده هی به آقای
رشیدی. در نهایت رشیدی با تجربه اش گره گشا شد: «عیب نداره
لغوش کن؛ با ۱۴ نفر می ریم». به دقیقه نرسیده مهمان زنگ زد که

حاشیه نگاری یک برنامه که به حاشیه های تولد و تولید کتاب همامی پردازد

جلد دوم «جلد دوم»

اولین روزهای اردیبهشت بود؛ ماهی
که از هر جهت بهار است. امسال بهار
گیاهان، بهار کتاب و روزهای آخر رمضان
خط رو خط شده بود. ساعت یازده

شب آخرین شب ماه رمضان بود که میثم رشیدی مهرآبادی زنگ زد و من در حالی که
داشتم دنبال آن شالی که با منتویم هماهنگ است، می گشتم سعی می کردم القا کنم
بی خیال نشسته و به طرحش گوش می دهم. اولین جلسه ما همان شب در حاشیه هیأت
برگزار شد. طرحش خیلی به دلم نشست:

سمیه جمالی

نویسنده



با محمد علی
قربانی
درباره کتاب
فولاد



با مریم
مطهری راد
درباره رمان
معجزه معلق



با محمد قائم خانی
درباره کتاب های
سی مرغ سیمرغ
و سور سوریه

